

آریائی

www.ariaye.com

what ariaye site is about

NEWS

REVIEWS

EVENTS

FEATURES

به تقریب 81 - مین سالروز ولادت و 35 - مین سالروز شهادت مرحوم محمد طاهر بدخشی

تهیه و ترتیب: فاضل

1. در بارهء کلیمهء آریانا و آریانا بازی

قرار آخرین تحقیقات علمی بورژوازی و سوسیالیستی در بارهء نژادهای بشری (آنهم نه خالص)، فقط می توان از سه نژاد: الف - هندو اروپائی، ب - مغولی، ج- نگرو سخن زد، که آن را قبلا به اساس رنگپرستی ها- سفید و زرد و سیاه میگفتند.



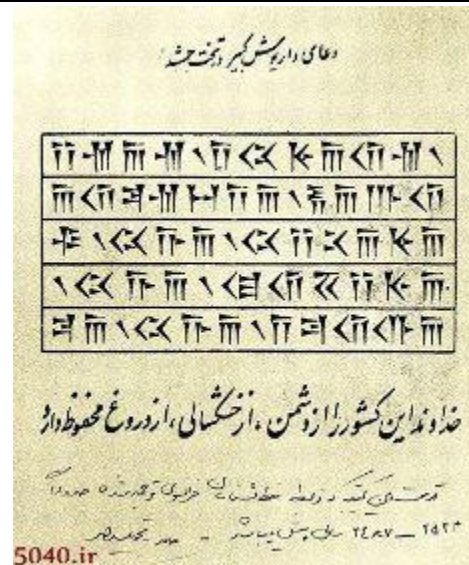
مسجد آبی مزار شریف بارگاه مقدس در شمال کشور

کلیمهء آریانا بازی مربوط به تیوریسین های فاشیست آلمان و دیگر سفید پوستان استعماری اروپاست که در قرن بیست اختراع شده، و کدام اساس علمی ندارد، و در اوج فاشیسم هتلری در زمان نادرشاه و اوایل سلطنت پسرش (ظاهرشاه) باینجا رسید. از یک طرف بنا به فرمایش سردار نعیم وزیر معارف، تاریخ نویسان را جمع و آثاری در بارهء اینکه مهد آریائی ها اینجا بوده و نام قدیمی کشور آریانا بوده، تألیف کردند. از طرف دیگر، این تیوری فاشیستی تیوریسینهای نژاد پرست دور هتلر، در قالب شنونیسیم پشتون تبلور کرده، بدنبالهء فعالیت های ابتدائی محمود طرزی، امان الله و پشتو مرکهء آن در حاشیهء انجمن ادبی توسط امین الله دریائی و یعقوب حسن قریشی، یک سلسله فعالیت های ادبی بااساس تیوریه های فاشیستی ماهرانه آغاز شد، که در سالهای 1316-1318 با ازبین بردن انجمن ادبی و تعویض آن به پشتو تولنه و رسمی ساختن زبان پشتو توسط فرمان و پشتونیزه کردن معارف سرتاسر کشور، درست در اوج هتلر و پخش وسیع جهانی تیوریک

نژادی و فاشیستی در سراسر جهان عملی گردید. یعنی درین سالها از یکطرف کوشش بعمل آمد که اتحادیه قبایل پشتون های مسکونهء قسمت های جنوب و شرق افغانستان، که کمتر از ثلث نفوس کشور را تشکیل میدهند، بحیث یک ملیت و یگانه ملت (!) جا بزنند و برآن تأریخ گویا پنجهزارساله، معادل مصر و کلمه بسازند. یعنی بورژوازی نو خیز مربوط به سیاست و اقتصاد غرب برای خود یک شجرهء چند هزار ساله و مدون بسازند تا از دیگر ملیت های کشور یک سرو گردن بلند باشند، و توجهی برای امتیاز داشتن خود کرده باشند؛ که درین قسمت از آقای غبار (مورخ تاجیک و مبارز سیاسی) تا احمد علی کهزاد (مورخ تاجیک و شیعه) و دیگر مستخدمین دولتی چون صدقی، و توریانا و مولانا محمد علی هندی درین راه اجبارا و داو طلبانه موعظف به ترتیب این شجرهء ساختگی و غیر علمی مبتنی بر تیوریهای فاشیستی و تبعیض طلبانه و امتیازخواهی گردیدند. خصوصا احمد علی کهزاد گند این آریانا و آریانا بازی را در آورد. البته سردار نجیب الله توریانا خلاصهء آن را در سالهء بنام (آریانا) تألیف و نشر کرد. درین جا باید از رسالهء بنام «خراسان» آقای غبار نیز یادآوری گردد که در حقیقت عکس العمل خفیفی در مسایل آن آریانا پرستی شمرده شده می تواند. با وجودیکه هتلر و تیورسینهای موعظف آن در آتشی که خود افروختند، یعنی جنگ جهانی دوم، با پنجاه میلیون انسان مظلوم دیگر سوختند و محو شدند، اما میراث کثیف علمی و سیاسی آن آریانا پرستی در عروق تاریخ کشور ما تا هنوز در جریان بوده و متأسفانه همه تحصیل یافته گان این سی سال اخیر از آن به سرطان خون آریا پرستی، مبنی بر تیوری های نژاد پرستی غیر علمی، مصاب می باشند. یعنی آن افسانه ها را بدون انتقاد علمی در بست پذیرفته ایم و نا آگاهانه هر چیزی را از آریانای موهوم شروع می کنیم. متأسفانه در آثار تاریخی برادران غربی و وارث دیگر تاریخ کهن این منطقه، این شنونیسم برنگ دیگری متجلی گردیده است، که نه تنها مارا اقتناع و افهام نمی کند، بلکه مارا از حرص تنگنظرانهء ملی امروزی خود مشمنز می سازد. همین طور در آثار تاریخی برادران شرقی و وارث سوم این منطقه حرص زمین خواری و شنونیسم حتی در آثار دوران مرقی بودن نهرو این ادعاء به نحو دیگری دیده می شود. آثار تاریخی دیگر برادران منطقه، یعنی تاجیکهای جانشین سفدیان، نظر به اصول و پرنسپ های مرقی ای که دارند، تنها روزنهء امیدی است برای روشنی علمی که شبستان تاریخ این منطقه را با ساس ریالیسم و آنچه واقعیت بوده روشن سازد. البته در دیگر مراکز علمی چه بورژوازی و چه سوسیالیستی، کارهایی درین حصه انجام شده که ما تا هنوز بآن دسترسی نیافته (ایم) و مقامات تاریخ نویسی اینجا، ایران و نیم قاره آن را رسماً نپذیرفته اند. گویا می خواهند نسل جوان کشورهای خود را سرشار از بادهء شنونیسم و ناسیونالیسم تنگنظرانه نگهداشته، تبعیض نژادی و ستم ملی خود را بر دیگر ملیت های کشور خود متداوم نگهداشته و آن را توجیهات تاریخی کرده باشند.

خلاصه: یعنی ما نباید غیر شعوری آریا پرستی را در بست قبول کنیم و بی استناد به تاریخ و فرهنگ ملی و علمی بگوئیم که نام قدیم کشور ما آریانا بوده و آنها سفید پوستان نجیب بوده و به تنهایی و معجزه آسا اساس فرهنگ و تمدن ملی ما و این منطقهء جهان را گذاشته اند. ما به مناطق مدنی شرق و غرب و شمال کشور همیشه باید توجه و احترام داشته باشیم.

2. در بارهء کلیمهء ایران و تمدن ایرانی:



نبوده، در هزاران جلد تاریخ و دیوان اشعار و غیره بنام شاهان ایران زمین و خراسان زمین قرار داده شده، جدا- جدا خوانده شده اند؛ که گاهی همه و زمانی حصه ای اعظم فارس دیروز و ایران امروز با جماهیر آسیای میانه امروز را در تحت سلطه سیاسی و حیظه جغرافیائی خود داشتند. اگرچه امروز ایران نام رسمی شناخته شده کشور همسایه غربی ما است، و آن را شنونیسیم پشتون دولت محمد زانی صحه گذاشته و صرف نظر کرده، اما بازهم وقتی که همه علمای تاریخ و جغرافیای غرب و مشرقین شوروی سخن از تمدن ایرانی میزنند، مراد شان فلات ایران، یعنی منطقه ای که ایران امروز، افغانستان امروز و یک حصه شمالی دریای آمو را در بر می گیرد، و وارث آن تاجکستان امروز است، میباشد. و هم وقتیکه چیزی بنام تاریخ ادبیات ایران و یا ادبیات دری تاجیک نوشته شده و می شود، ناگزیر در بردارنده رودکی، سنائی، فردوسی، دقیقی، حنظله، مولانای روم، نظامی، خاقانی، عطار، حافظ، سعدی، جامی، بیدل، خیام، انوری، ظهیر و امیر خسرو بوده، که در بخارا، و سمرقند، در بلخ و فاریاب، در بادغیس و هرات، در گنجه و شیروان، در طوس و نیشاپور، شیراز و غیره تولد شده، زیسته و آثاری بوجود آورده اند، که امروز چیزی در جماهیر آسیای میانه، چیزی در افغانستان امروز و چیزی در ایران امروز واقع اند. اینها را نمی توان از هم مجزاء نمود. تاریخ ادبیت زبان بین المللی و زیبا و غنی دری فارسی، بصورت یک کل تاریخ یکی از از زبانهای قدیم و پرجمعیت این منطقه بوده، که حتی در دوران های تاریخی معین در نیم قاره ی هند و عراق و ترکیه نیز متداول و رسمیت داشته است. جهانگیر امپراتور مغل هند، سلطان سلیم خلیفه عثمانی اسلامی باین زبان، نه تنها شعر می گفتند بلکه فرمان نیز صادر می کردند. نادر افشار ترکمن باین زبان گپ میزد و فرمان می نوشت، وارثین امپراتوری نادر ترکمن، یعنی رحیم خان (سر سلسله ازبکیه بخارا) و احمد شاه ابدالی (سر سلسله سدوزانی افغانیه) هم باین زبان متکلم بوده و برسمیت دریاری آن پرداخته و فرامین خویش را بدان ابلاغ می کردند. همین طور قاجارهای ترک آن را رسمی نگهداشته اند و پرورش نموده اند. انقلاب سوسیالیستی اکتبر توام با نام رودکی و فردوسی در جمهوری جدید التشکیل تاجیکستان آن را توسط عینی و لاهوتی ابدی ساخت، و مهر ترقی بر آن زد. بلاخره، چه محمود طرزی، چه امان الله، چه نادر و چه ظاهر، نتوانستند جز به این زبان حرف بزنند و فرمان بنویسند. با وجود اینکه از شیر علی تا سقوط ظاهرشاه، نتوانستند زبان قبایل پشتون را جانشین آن سازند، و به آن اولیت و ارجحیت (باساس جعل تیوری آریائی اکثریت نفوس) قایل شوند. اولین اعلامیه نظام جمهوری بازهم بزبان دری ابلاغ شد و موعسس جمهوریت گویا نظام جدید برنامه دولتی «خطاب به مردم افغانستان» خود را به زبان دری ایراد کرد؛ و اگرچه از 1316 (به بعد) پشتو بنام زبان ملی رسمی و اول یاد می شود، اما در واقع قراردادهای، زبان دربار ظاهرشاه، زبان مقام ریاست جمهوری، زبان وزارت خارجه و از همه مهمتر زبان لویه جرگه ها و شورای ملی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه های گذشته، بصورت عموم و اکثریت زبان دری بوده و هست. حتی با تمام کوشش نعیم خان ها، محمد گل خان ها، پوپل ها، و قیوم ها، زبان وزارت خانه ها و دوایر و حتی زبان ضبط احوالات شان نتوانست بطور متداوم پشتو گردد. همین امروز برای زبان و ادبیات دری هیچ محل رسمی حمایه وجود ندارد و برای پشتو سه اداره مهم: پشتو تولنه در معارف، ریاست انکشاف پشتو در اطلاعات و کلتور و آمریت انکشاف بین المللی پشتو، گویا بکمک یونسکو وجود دارد، و بی دریغ باشخاص حق الزحمه و کاغذ و مجله و جریده برای سیاه شدن «تحویل مالیه (دهندگان) غیر پشتون ها داده می شود»، و به ارزان ترین قیمت (حتی ارزانتر از شوروی) عرضه می گردد، نه تنها کسی آن را نمی خرد، بلکه با سوادان غیر متعصب پشتون اخبار مهم و مطالب مهم را از زبان دری استفاده می نمایند. طوریکه هنوز مکاتبه و قبالبه نویسی در میان آنها به زبان دری است. با وجودیکه لغمان، سرخورد و حوزه جلال آباد پشتونیزه شده، اما با اولین ایجاد وضع دموکراتیک سیاسی به مناطق دری زبان، مثل سابق تبدیل می شوند.^(*) همین طور حوزه گردیز و ارگون در یک مبارزه داغ دایمی برای حفظ فرهنگ و زبان دزی هستند. زبان مذهبی سوریهای پکتیاو سیغانهای قندهار نیز دری است.^(**) البته، همه اینها و دیگران، بنا بر ضرورت اجتماعی هیچوقت ازفرا گیری شفاهی و یا ادبی زبان پشتو رویگردان نبوده و نباید باشند. خلقهای همسایه و مجاور همیشه، همانطوریکه

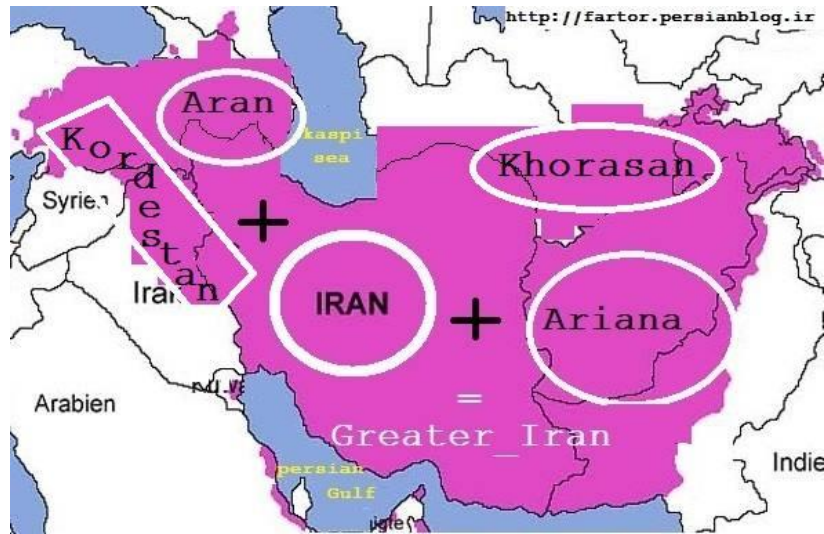
داد و ستد اقتصادی دارند، زبانهای یکدیگر را بصورت طبیعی و خالی از کدام تعصب، تحمیل و اجبار یاد گرفته و میگیرند، و به همین خاطر زبانها غنی می شوند، با هم تبادل لغات و سبک می نمایند، و در همدیگر تداخل می نمایند و جوه مشترک قابل فهم پیدا می کنند. (***) هر قدر شعرای متعصب پشتو با اساس شنونیسیم اورنگ و فرنگ را مترادف یاد کنند، باز هم لغات (اولس)، (جرگه)، (کوت) و دهها لغات دیگر ترکی در وقت سلطهء امپراتوری مغل هند، درین مناطق و گذر فاتحین مغل در زبان پشتو ترسب کرده و متبلور باقیمانده که با قلقله آن را تلفظ می کنند. طوری که ادبیات کلاسیک پشتو، یعنی دیوان های خوشحال خان ختک، رحمن بابا، حمید و غیره نه تنها مثل زبان پشتو مشحون از لغات و کلیمات دری است و عربی مفرس را اقتباس نموده اند، بلکه پر از ترکیب و جملات و سیاق و سبک زبان و ادبیات دری است که به همین اساس، حتی یک دری زبان با فرهنگ بدون تحصیل و دانستن کامل زبان پشتو از آن ها استفاده می تواند. اشعار فارسی تیمور شاه، شاه شجاع، خوشحال خان و سید جمال الدین، و رسایل و کتب آخوند درویزه و پیر روشن ازین مخلوطیت و افاده و استفاده و تسلط و رسمیت و هجویت زبان و ادبیات دری شاهد محکم و انکارناپذیری اند. کسانیکه می خواهند این وضع موجود را به نفع پشتو تغییر دهند، اشتباه می کنند. درحالیکه تجارب پنجاه سال اخیر نشان میدهد که چنین تحریک شنونیسیتی و امتیاز طلبانه، اگر کمی به نفع پشتو واقع شده باشد (درحالیکه بصورت طبیعی هم درین مدت این قدر انکشاف میکرد). اما، به نفع پشتو زبانها، به نفع برادری خلفها - به نفع اتحاد ملی تمام نشده است. بگذار پشتو بحیث یک خواهر جوان در پهلوی برادر رشید دری خود به بلوغ و تکامل برسد، بدون اینکه در تقابل هم گذاشته شوند.

(*) من مدت قریب 15 سال در یکی از دوایر دولتی کار میکردم و آمر ما شخصی بود ... دو زبانه «دری- پشتو» بود. گرچه هیچگاه بر زبان نیاورده بود که منطقه شان پشتونیزه شده، اما حدس مرحوم نویسنده را کاملاً تائید می نمود، که به مجرد رفع قیود دوباره به زبان مادری شان صحبت می کردند.

(**). بطور مثال مرحومه «صفیه عمه جان» که رئیس امور زنان قندهار و در سال 1385 ترور شد، از فارسی زبانهای قندهار بود. خدایش بیامرزد.

(***). یکی از دوستان پدری من که فعلاً در پل چرخ سیکونت دارد، سابق در بندر امام صاحب شهر قندز دکان داشت. روی ضرورت زندگی زبان ازبکی را خیلی روان صحبت می کرد. در حالیکه زبان مادری اش پشتو بود.

3. میراث مشترک فرهنگی افغانستان امروز- ایران امروز و تاجیکستان امروز، یا ادبیات دری فارسی



نظامی گنجوی رح

فعلات قصه ترکمان خجند و غلجانی های پامیر و تاجیکستان ، و قصه ازبکها ، ترکمنها، و پشتونها، بلوچها و غیره کشور خودمان را می گذاریم . و اینکه ستم ملی درینجا به چه اشکال و چگونه و توسط کدام ملیتها و کدام استعمار آمد و تعمیق یافت، می گذاریم بجای دیگر و بعد.

فاتحین عرب مسلمان تقریباً در دوسه قرن قبل از هزارهء امروز با اشغال مداین و سقوط ساسانی های فارس ، خراسان و ماورالنهر و شمال غرب هند تا سرچشمه های سند ، جیحون و سیحون را اشغال کردند. از ترکیب فرهنگ گذشته این مناطق و فرهنگ اسلامی عربها زبان و ادبیات دری تکامل کرد، به اوج رسید و گسترش یافت. اگر رسمی گپ بزنیم، و آنهم از شعر درباری- پروایات مکتوبهء موجود گفته می توانیم یعقوب لیث آهنگرزاده سیستان سر سلسلهء دومین دودمان محلی و ملی غیرعرب این مناطق بود که به شاعر عربی سراء (و) مداح گفت: من این زبان را نمیدانم و اگر میتوانی به دری قصیده بگو و شعری بسراء. زیرا قوت و تحریک قطعهء مشهور حنظلهء بادغیسی معاصر طاهریان، اولین دودمان محلی و ملی غیرعرب این مناطق را چشیده بود، که گفته بود:

مهرتری گر بکام شیر در است شو خطر کن زکام شیر بجوی



تندیس یعقوب لیث صفار

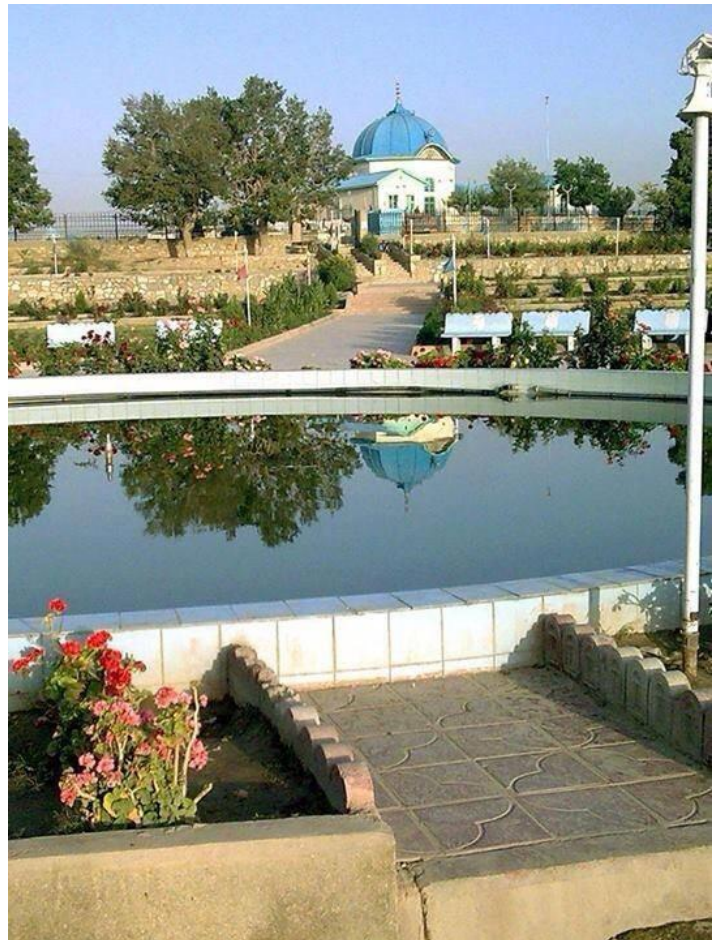
که داعیه‌ء عیاری خود را به آن آغاز کرده بود. بعد ازین کاروان حله از سیستان و هرات بسوی مرو (مروزی)، بلخ (شهید)، و سمرقند (رودکی) رهسپار گردید و آنجا در دربار سامانیان توسط نصر، بلعمی، شهید، و رودکی، و لوالجی، دقیقی، و غیره پرورش یافت و بیک زبان رسمی معیاری، بحیث رقیب زبان رسمی عربی تبدیل شد. قافله‌ء پر بار مذکور به غزنین فرود آمد و در بار آل غزنوی باوج خود رسید. از یک طرف شعر در شهنامه فردوسی متبلور و **موعبد** (؟) گشت و حماسه‌ء زبان دری را به پایه‌ء اولیاد و اودیسه‌ء هومر یونانی رساند، و از جانب دیگر چون عقد گسسته در نشر تاریخ مسعودی جاویدانی گشت و چنان کاخی از ادبیات دری پرداخته گردید که برای همیشه از باد و باران و گزند حوادث محفوظ و مأمون ماند. بناگران معروف این کاخ - عنصری، فرخی، منوچهری، و چهارصد شاعر و نویسنده دیگر است که از زمان سلجوقی ها تا آمدن چنگیزیان، که این مناطق تقریباً اداره می کردند و زندگی می کردند، دارای دهها نویسنده و شاعر بزرگ جهانی مانند ناصر خسرو، سنائی، مسعود سعد، انوری، عطار، مولانای روم، نظامی، خاقانی و سعدی گردید.



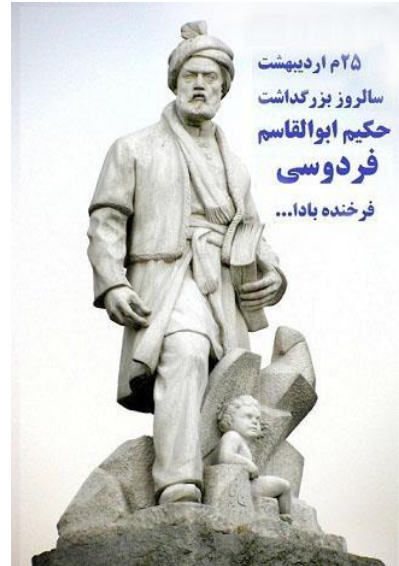
مجسمه‌ء اسماعیل سامانی در شهر دوشنبه، یک امیر برجسته‌ء سامانی که بر مساحتی متشکل از افغانستان امروزی، ایران و تاجیکستان حکم میراند و نیز باعث انتشار عمیق اسلام در آسیای مرکزی شد.



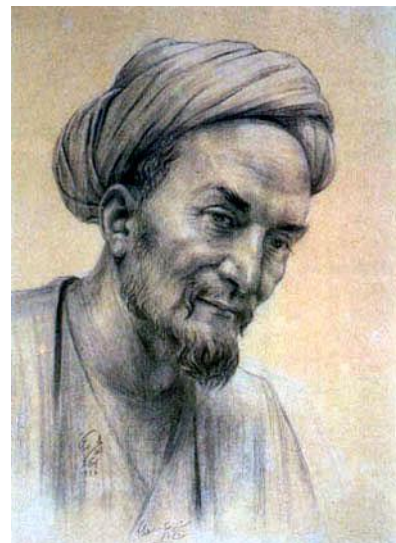
بازار غزنی در قیل از حمله انگلیس، شاید «دروازه صندل» را که مرحوم امیر حبیب الله خادم دین می خواسته از هند واپس بیاورد، بعد از آتش زدن همین مکان برده شده بود.



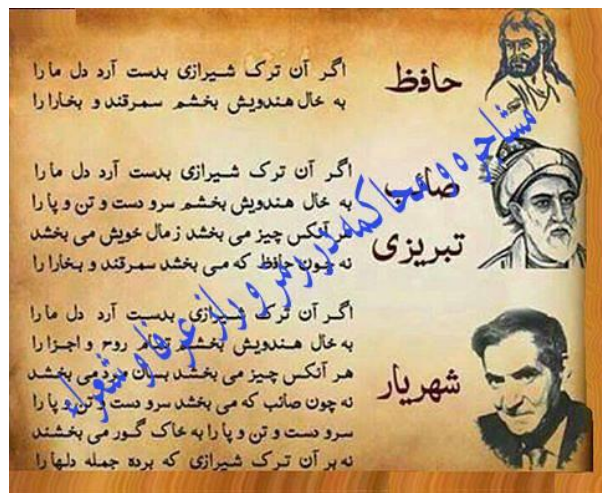
شهر غزنی: پارک نزدیک به بارگاه ابدی سنائی غزنوی رح



طفل پیشروی فردوسی بزرگ «زال» پدر رستم داستان است



شیخ اجل سعدی شیرازی رح



اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم «دو سرقند» و «دو خرما» را

نظر به جریان تاریخ و واقعیت امر، هر آنقدر نویسنده و شاعر و دیگر مفاخر فرهنگی از ظهور طاهریان، صفاریان، و سامانیان تا تسلط کامل چنگیزیان به ماورالنهر، خراسان، و فارس که بوجود آمده است، میراث مشترک تفکیک ناپذیر جماهیر شوروی آسیای میانه (خصوصاً تاجیکستان)، افغانستان امروز و ایران امروز است، که هیچ مورخ، ادبیات (شناس) و شخص متخصص زبان شناسی نمیتواند از مطالعه و یکجا نمودن صرف نظر کند و یا آنها را با اساس تصمیمات سیاسی و جغرافیایی امروز تفکیک نماید. کدام ایرانی امروز و کدام افغانستانی امروز می تواند تاریخ ادبیات ملی خویش را بدون نام رودکی، بدون مطالعه اشعار رودکی و یا دوره سامانیان بخارا نشین (واقع در ازبکستان امروزی) آغاز کند. در حالیکه امروز بحق رودکی شاعر ملی تاجیکستان است، گرچه در شهر بخارای امروز واقع ازبکستان زیسته و آثاری بوجود آورده است. کدام مورخ و نویسنده تاریخ ادبیات تاجیکستان یا ایران امروز میتواند تاریخ ادبیات تصوفی ادبیات دری را بدون نام سنائی غزنوی و بدون مطالعه آثار آن انجام دهد، در حالیکه او در قلب افغانستان امروز زاده، زیسته، آثاری بوجود آورده و دفن گشته است. یا کدام مورخ و تاریخ ادبیات نویس افغانستان و تاجیکستان میتواند تاریخ و تکامل غزل را بحیث یک بخش ادبیات دری، بدون نام و مطالعه آثار سعدی شیرازی آغاز و انجام دهد، در حالیکه او در شیراز زیسته، آثاری بوجود آورده و در آنجا دفن گشته است. اگر دقیقی بلخی واقع در افغانستان امروز تولد شده و اولین شهنامه را به ارتباط دربارهای سروده و از طرف آنها تشویق شده، که امروز در منطقه ازبکستان واقع بوده و جزء تاریخ فرهنگی آنجا و تاجیکستان است، که هیچ ایرانی امروز نمی تواند از تذکر نام آن و منسوبیت آن بخود و تاریخ ادبیات دری بحیث پیشآهنگ فردوسی صرف نظر کند. یا که می تواند فردوسی طوسی خراسانی را که در وقت زادنش شهر طوس مربوط امپراتوری غزنه بوده و شهنامه اش را بدربار سلطان محمود غزنوی تقدیم گردیده است، بزرگترین افتخار تاجیکستان، ایران یا ماورالنهر و فارس دیروز نداند. شهنامه بزرگترین اثر قابل افتخار تاجیکستان، و افغانستان امروز بوده و به یکی به تنهائی منسوب شده نمیتواند. اگرچه طوس زادگاه فردوسی مربوط ایران است و آمدن فردوسی به غزنی و تقدیم شهنامه به سلطان محمود نیز امر مسلم است، اما کدام ایرانی و افغانستانی می تواند مورخ ادبیات تاجیکستان را از نسبت فردوسی و شهنامه بخودش منع کند و یا غیر مستحق بداند. عطار و خیام در نیشاپور خراسان زاده و پرورش شده اند، که جزء ایران امروز است، اما مردم سرزمین سنائی، یا تاجیکهای جماهیر آسیای میانه آثار این دو را کمتر از آثار مولانا جلال الدین و رودکی نمی خوانند، و حتی خیام بزرگترین (مقام) در دل هر شعر دوست این مناطق دارد.

بعد از اینکه امواج حملات لشکر کشی های چنگیز و تیمور فرونشست، تا بوجود آمدن مغولهای هرات، ازبکهای شیبانی سمرقند، مغولهای هند، و دیگر سلاله های خرد و بزرگ بقایای سلجوقی(و) دیگران، و مغولها در ایران و ترکیه امروز،(به) آذربایجان و دیگر مناطق مجاور اگر یک نگاه کنیم، همه سلاطین و امرای خرد و بزرگ اینها غیر دری زبان بودند. اما زبان رسمی همه دری فارسی بوده و فرامین شان به آن (زبان) نوشته شده است، و تمام شعرای بزرگ بعد از آمدن چنگیز خان تا مرگ نادرافشار از حافظ تا جامی، از صائب تا بیدل و دهها شاعر بزرگ و صدها نویسنده و مورخ سترگ بازهم مفاخر مشترک و تفکیک ناپذیر این مناطق ، و خصوصا این سه کشور شمرده می شوند، که درینجا ملیت اکثر شعرای بزرگ مانند صائب(تبریز و ترک) بیدل (ترک و مغل)، امیر خسرو(ترک و مغل) و شوکت (بخارانی و ترک) هم ترکی و مغلی است، که در تحت تاثیر اتموسفیر گرم ادبیات دری شاهکارهای خود را بزبان دری بوجود آورده و خدمت بزرگی به ادبیات دری نموده اند، که درین حصه ادبیات دری نه تنها از نگاه جغرافیایی و سیاسی سه کشور، بلکه از نگاه ملیت های تاجیک و ازبیک و ترک این مناطق نیز مشترک است. خاقانی و نظامی از آذربایجان امروز برخاستند، و هر آذری به وجود آنها افتخار می کند. اما، کدام تاجیک می تواند در ایران ، با افغانستان ویا تاجیکستان این دو شاعر درجه اول ادبیات زبان دری را از خود نداند، دوست ندارد و احترام نکند. شعراء و نویسندگان در زبان و ادبیات دری از هند و عراق امروز داریم که بیش ازینکه به ملیتهای مربوط خود شان مربوط باشند، به زبان دری مربوط بوده هرتاجیک و ایرانی و افغانستانی به آن علاقه داشته و آنها را منسوب به خود میدانند، و حق هم دارد. امیر خسرو یک ترک است که در دهلی زندگی کرده و آثاری بوجود آورده، و هیچوقت به شیراز و اصفهان سفر نکرده و منسوبیت سیاسی نداشته است و آیا، هیچ تاریخ ادبیات نویس ایرانی میتواند بخش داستانهای منظوم را بدون این امیرخسرو دهلوی، و بدون آن نظامی گنجوی، فعلا مربوط به آذربایجان شوروی، یا جامی هراتی، فعلا واقع درافغانستان امروز بنویسد. همین طور حافظ، شیرازی بوده به افغانستان و تاجیکستان نیامده و منسوبیت سیاسی نداشته. اما، تاریخ ادبیات دری بدون حافظ نوشته شده نمیتواند، و در خانه هرتاجیک و افغانستانی دیوان حافظ موجود است و ازین سه مملکت زیادتر فارسی زبانهای هند قدیم در نشر دیوان حافظ خدمت کرده اند. همین طور فارسی زبانهای ترکیه و عراق او را برابر هر ایرانی و افغانستانی و هر تاجیک دوست دارند و ارتباط فرهنگی و روحی احساس می کنند.



تندیس ابوالسعید ابوالخیر



بانوی غزل مرحومه سیمین بهبهانی که همین چند هفته قبل برحمت ایزدی پیوست، روحش شاد

4. در بارهء کلیمات و اصطلاحات خراسان و افغانستان

در تمام آثار ملی و بین المللی بعد از اسلام، تا دو صد سال پیش، نام همین منطقه افغانستان امروز و بعضی حواشی غرب و شمال آن، از طرف سلاطین و مردم شاید در بیش از ده هزار جلد کتاب، سفرنامه، جغرافیه، تاریخ و تذکره ها و بیوگرافی های اشخاص، بنام خراسان یاد شده است؛ که در رسالهء کوچک آقای غبار بنام «خراسان» و یک سلسله نشریات مجلهء آریانا نشر گردیده است، که آنجا مطالعه گردد.

کلیمهء افغان به همین صورت معرب و یا مفرس آن در آثار دورهء سامانی و غزنوی، خصوصاً در شاهنامه، تاریخ بیهقی آمده، که بیک سلسله مردم کوهی و قبایل کوهستانهای میان خراسان و هندوستان اطلاق شده است. و کلیمهء اسم مکان افغانستان قرار قدیم (ترین) سند مکتوب، یعنی تاریخ هرات تالیف سیفی هروی معاصر کرت های هرات واضحاً در دو عنوان و چند جای، افغانستان را اطلاق به افغان نشین منطقهء بین خراسان و هندوستان، شامل قندهار، پکتیا، سرحد آزاد و گرد و نواحی آن میشود، اطلاق کرده است، که این کتاب اکنون بچاپ رسیده و در دسترس است، با آنجا مراجعه شود.

بعد از اطلاق سیفی هروی ترکیب اسم مکان افغانستان بصورت رسمی فقط در قرارداد سه جانبهء شاه شجاع، سیک و انگلیس در 1838 مکتوباً بدست رسیده است. اینکه میگویند این نام بعد از به پادشاهی رسیدن احمدشاه ابدالی به خراسان سابق، که آن را بدست آورده بود، اطلاق گردیده است، سند مکتوبی قلمی و یا چاپی بدست نیست. برعکس، در اکثر فرامین، که بزبانهای دری نوشته شده، یا کتب یاد داشتهای آن دور بازم خراسان دیده می شود در پهلوی آن فقط در حصهء دولت یک چیز جدیدی بمیان آمده، اصطلاح (دولت افغانیه و سلطنت افغانیه و چنین چیزها) در فرامین و کتابهای آن عهد آمده است، نه کلیمهء ترکیبی اسم مکان افغانستان.

حتی نام خراسان در آثار دورهء تیمور شاه و زمان شاه آمده است، که بر حدود محروسهء خود اطلاق کرده اند. البته، مردم غزنی، کابل، پروان، و هرات این نام را تا امروز نگاه کرده و خصوصاً در ایام حج تمام حجاج این جا خود را از خراسان و بلخ معرفی کرده و می کنند، و پشتونها درین ممالک و درین مراسم عموماً بنام سلیمانیه و سلیمانی ها یاد می شوند، و خود را معرفی می کنند.

6. سقاویهای شمالی و لقی های شمالی

بعد از استقلال 1919 و اصلاحات بورژواآبانهه امان الله، طبقهء حاکم محمد زانی در راءس ملت حاکم قرار داشت، که مانند اکثر طبقات حاکم، ملتهای حاکم همجوار(می خواست) وحدت ملی بورژوازی تبدیل(تامین) گردد. با مرکزیت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کابل، که آنرا بسته شدن دوهزار کیلومتر سرحدات شمالی باثر انقلاب سوسیالیستی اکتوبر و خط فاصل کشیدن دولت ناسیونالیستی ایران رضا شاه تسریع کرد، طبعاً جنگ استقلال هم دیواری بود. اما، در اثر یک سلسله عوامل داخلی و خارجی امان الله سقوط کرد و عامل آخری و قاطع سیاسی و نظامی ایکه اساس اقتصادی(دهقانی) و ملی(غیر پشتون) داشت، همانا پیروزی دستهء حبیب الله سقاء بود که از کوهدامن بکابل حمله کرده و دولت مرکزی را بدست آورد. اما، چون از نگاه شعور طبقاتی و ملی گردانندگان این دولت ضعیف بودند، وسابقهء راجستر شده درمیان استعمار برتانیه و دول خارجی نداشتند، با نادر خان که هردو را با ملیتش داشت، تعویض گردید. در ابتدای سلطنت نادر خان، بادامهء سقاوی های شمالی، جنبش دهقانان در شمال باثر فشار اقتصادی و سیاسی در حالت غلیان بود، که آن را گروه کوچک لقی های باسمة چی کولاب، که اکثراً ارتباط قومی با ازبکهای اینطرف داشتند، بدست گرفتند، که حکومت نو بنیاد نادر شاه را شدیداً تکان داده – اگرچه ظاهراً لقیهای باسمة چی جنگ کنان بعد از شکست باینطرف رود آمو می گذشتند. اما، دسته های عسکر سرخ در این راندن مشخص شان باینسو واضح قصد داشتند تا معاهده صلح را با نادرشاه، که باشارهء استعمار برتانیه به تعویق افتاده بود، امضاء کنند، وچنان هم شد، که با اوج این نهضت در سراسر شمال، نادرشاه معاهده را با شوروی امضاء کرد، و این نهضت بکمک قشر جدید فیودالهای محلی سرکوب گردید، دهقانان شامل نهضت تار ومار گردیدند. اما، متنفذین تازه نفس در سراسر این مناطق به نان و نواء و مقام رسیدند. تاریخ نویسان رسمی درین پنجاه سال اخیرحادثهء اول را مختصریاد می کنند و از حادثهء دوم هیچ نام نمی برند. دلیل واضح دارد، که اولاً هردو جنبهء کاملاً طبقاتی ودهقانی، آنهم دهاقین خرد شده در زیرمالیات دوگانهء ملی و محلی دارند، و ثانیاً هردو جنبهء ملی(غیر ملت حاکم) داشته درمناطق تاجیک نشین وازبیک نشین جریان یافته اند. یعنی عکس العمل نیمه شعوری این ملیتها در مقابل ستم ملی و اسارت ملی بوده است، که به روشنفکران آن محل ها لازم است که کاملاً این دو جنبش مشخص را بر اساس تیوری علمی، واز نگاه سیاسی و عمل آینده، تحقیق و مطالعه کنند.



مرحوم اعلیحضرت سید عالم خان آخرین پادشاه بخارا



مرحوم «امیرخادم دین» و مرحوم ملا محمد ابراهیم بیگ لقی



منظره ای از محله تاریخی "ریگستان" در سمرقند. هرچند سمرقند دومین شهر بزرگ ازبکستان است، اما در پهلوی بخارا یک شهر تاجیک نشین می باشد.



مرحوم صدرالدین عینی بنیاد گذار ادبیات نوین تاجیکستان

7. جا بجا کردن عبد الرحمن و ناقلین امان الله - نادر شاهی

بعد از اینکه کار امیر شیرعلی و امیر عبد الرحمن و بندو بست شان با دو استعمار شرق و شمال در حصه تعیین سرحدات به پایان رسید، داد و گرفتگی با تزارها کردند: ماورای دیورند را به انگلیسها بخشیدند؛ در غرب (جنوب غرب)، چند خط بالای قلب بلوچها کشیده، و بدست فخر الدین التای ترک بعدها خطی بالای بازوی هراتیها کشیده شد. عبد الرحمن بنا بر مشوره انگلیسها، بدرجه اول قبایلی را از پشتونهای وسط و جنوب افغانستان به سیستان و فراه و هرات فرستاد که اولاً سدی بین فرهنگ مشترک فارس و مناطق غربی باشد. ثانیاً، تاجیکها، بلوچها، ترکمنها، ازبکها، و چارایماق منطقه را زیر فشارستم ملی خرد سازند. در قدم دوم این کار را در حصه سرحدات خاکی شمال، در ساحه میمنه و بعداً مزار شریف کرد، که همه اسحاق زیها، و درویزه ها و و هلالیها وارثین همین کلونی نشین های عبد الرحمن اند.

دردوره امان الله، که نظام نامهء ناقلین ساخته شد، با دوره نادرشاه این مسئله بالای قطغن، که زمینهای حاصلخیز و نفوس کم داشت، مورد توجه قرار گرفت، چه بصورت ده نشین و چه بصورت کوچی، شاید در حدود صد هزار فامیل باین مناطق فرستاده شد، که تا سال 1352 به همین نام و رسماً از جانب وزارت داخله اجراء می گردید، که به نظر بعضی ها اصلاحات جدید نیز نام دیگر همین جریان در همین ساحه و غرب خواهد بود. (منظور اصلاحات زمان داوود است)

دلچسپ است که امان الله و نادرشاه مترقی (تر) از بچهء سقاء، تمام این لشکر کشی های غیر مرئی بنام ناقل را واضحا بنام جلوگیری از کمونیسم و لامذهبی تلقی کرده و توجیه می کردند، که این تفنگداران قبایل گویا از مرزهای دولت اسلامی افغانستان دفاع می کنند. چونکه در جریان یک قرن گذشته باشندگان بومی آنجا (اعم) از تاجیک و ازبیک، ترکمن، و قرغزو غیره کاملاً از طرف دولت مرکزی خلع سلاح شده (اند)، از یک طرف طعنهء وارثین جنگیز را می خورند؛ اما، گویا چنان مضمحل شده بودند که، حتی از خود، و فرهنگ و مذهب (خود) دفاع (کرده) نمی توانستند. در حالیکه اصل مسئله طور دیگری بود، که بنی اعمام و هم ملیت های اوشان در شمال آمو باثرائقلاب اکتبر و استقرار نظام سوسیالیستی به جهش تاریخی آغاز کرده و این هم ملیتهای خود را نیز می کشاندند، و این خطری بود که بنام تجزیه طلبی و غیره آن را یاد کرده و پیشآهنگانش را سرکوب می کردند؛ و جریان های امروز نیز دنبالهء چنان نهضتها و چنان سرکوب هاست. (ختم)

تعلیقات:

از تهیه کننده

شیوه کار برد لغت تاجیک در ادبیات قرون وسطی

لغت تاجیک "*Tājik*" وسیعاً در ادبیات و شعر فارسی همواره به مثابهء یک واژه مترادف فارسی "*Persian*" بکار برده شده است. بطور مثال سعدی شاعر فارسی گوی می نویسد:

شاید که به پادشه بگویند

ترک تو بریخت خون تاجیک

Šāyad ki ba pādšāh bigōyand
Turk-i tu birēxt xūn-i Tājik

It's appropriate to tell the King, ”
Your Turk shed the blood of Tājik

واضح است که او نیز این لغت را در برابر واژه ترک "*Turk*" بکار می برد. هرچند، کهن ترین منبع استعمال این کاربرد لغت تاجیک "*Tājik*" در ادبیات فارسی، را می توان در نوشته های جلال الدین رومی، شخصاً یک فارسی گوی - و بنا براین یک تاجیک "*Tājik*" - از افغانستان امروزی دریافت.

اخیراً آقای صفر عبد الله دانشمند تاجیک ضمن مصاحبه با رادیوی بی بی سی نظریات بکر و تازه ای در این زمینه ابراز داشتند، که برای استفاده بهتر خواننده لینک مکمل آن را در ذیل می آورم:

صفر عبدالله: تاجیک، یعنی ایرانی (منظور همان ایران بزرگ است)

به روز شده 12:43: گرینویچ - پنج شنبه 11 سپتامبر 2014 - 20 شهریور 1393

مدیا پلیر

[بخش ویدیو با ویندوز مدیا پلیر](#)



صفر عبدالله، ایران شناس تاجیک

برگزاری نشست سران کشورهای عضو سازمان همکاری های شانگهای در شهر دوشنبه، و سفر حسن روحانی، رئیس جمهوری ایران به تاجیکستان با روزهای تجلیل از سالگرد استقلال تاجیکستان مصادف شده است.

۲۳ سال پیش اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید و تاجیکستان هم مستقل شد، استقلالیه که ناگهانی بود و درست در بحبوحه جستجوی هویت ملی تاجیکها اتفاق افتاد.

جستجویی که با آغاز جنگ داخلی که پنج سال به درازا کشید، نافرجام ماند.

بسیاری از فعالان جنبشهای ملی که غالباً از جمله روشنفکران بودند، تاجیکستان را ترک کردند. صفر عبدالله هم یکی از این فعالان بود.

داریوش رجبیان گزارشی تهیه کرده از سخنان این ایران شناس، که در [کلیک چشم انداز بامدادی](#) رادیو بی بی سی پخش شد.

نوت: اگر روی ماشین سرچ گوگل نام (صفر عبدالله) نوشته و سرچ شود، همین مصاحبه قابل دسترسی است.